



۲۰۲۱/۰۱/۱۰

دوکتور محمداکبر یوسفی

حکومت موقت یعنی چه؟

حکومتداری و دولتداری، در یک سرزمینی مطرح است، که تاریخ آن شواهد قدم گذاشتن اولین انسانها را در کوه ها و دره های آن، گواهی می دهد. تمدن ها آباد و ویران شده است. درین هزاران سال نسل های متممادی، در حیات اجتماعی از چه منطق کار می گرفته اند؟ حال از تبصره روی تاریخ کهن می گذریم، وقتی از حکومت موقت حرف می زنیم، باید بگوئیم که چه وظایفی را می خواهیم در برابر مردم انجام دهیم؟

اگر هدف از ختم جنگ و ایجاد نظم، برای حفظ جان مردم است، پس تطبیق برنامه خدمت درین راه، بر حسب کدام منطق، انجام کار درست را بطور "موقت"، اجازه می دهد؟ چرا دوامدار نباشد؟ درین بیست سال، چه اقدامی در راه "دولتداری" و "ملت سازی" که مدعی بوده اند، انجام داده اند. آیا می خواهید، موقتاً نظم و آرامش را بر مردم روا دارید و یا اینکه این مردم را مستحق زندگی در صلح دوامدار می دانید؟ آیا با طرح حکومت موقت، می خواهید که به خواست شما طراحان، مردم ما بطور "موقت" برای بار چندم، تحمل "چور و چپاول"، ظلم و ستم، "مهره های" جدید را قبول کنند، که برای نوبت "حکومتداری" بر طبق دلخواه آنان منتظر اند، و خود آنان را به پاس "خدمات" در "جنگ های نیابتی" که برای استخدام کنندگان انجام داده اند، گل سر سبد می دانند.

نابغه نیمه دوم قرن نوزده و نیمه اول قرن بیست، "البرت آینشتاین" می گوید: «صلح نمی تواند با زور حاصل گردد. می تواند فقط از طریق تفاهم حاصل شود.» او هم چنان، در جایی دیگر، در خطاب به آیندگان چنین بیان می دارد: «نسل های محبوب آینده! هرگاه شما عادلانه تر، صلح آمیزتر و بطور کلی معقولتر نمی شوید، نسبت به ما که هستیم و یا بوده ایم، پس لازم است شیطان شما را ببرد.»

طراحان و پیش برندگان جنگ های "نیابتی"، بر "بحران طولانی" سرزمین ما، "مهره های" متعدد را کوبیدند، گاهی "جنگ اعلام نشده" و گاهی "خطر در برابر اسلام"، زمانی هم "خطر در برابر ملت" و غیره و غیره، و وقتی این سرزمین توسط مستخدمین آنها، به میدان رقابت ها و مسابقات قدرت های بزرگ و انتقامگیری آنها از یکدیگر مبدل گردید، بعد در یک وضعیت دیگر، بر پلان های آنان "مهر جنگ داخلی" را کوبیدند. در قریب "ده سال" بعدی، اگر قبلاً دهات عمدتاً "غیر مسکون" گردید، و سراسر کشور به "ماینزار" مبدل شد، بعد ماهیت و مسیر "جنگ" را طوری تغییر داده اند، تا "شعار" دهه "هشتاد" قرن بیست را به که "خطر در برابر اسلام" می دانسته اند، بطور صریح، خاصتاً پس از نیمه دوم دهه نود قرن بیست، به حرکات "خطر از اسلام" مبدل ساخته اند.

در طی مدت دهه های طولانی، متفکرین و مبصرین، در رابطه با "بحران" افغانستان، چند واقعه معلوم را ذکر می نموده اند که اختلافات مشهود در نتیجهگیری ها و ادعاهای آنها نیز، موجود بوده و تا امروز موجود است. این بحران را هواداران "سلطنت" به عنوان مثال، بدون در نظرداشتن، مسائل اجتماعی و اقتصادی و موضوعات عقبنامی های

وسیع تاریخی، ناشی از "کودتای بدون خونریزی" که منجر به "سقوط سلطنت" و اعلان جمهوری گردید، می دانند و در عین زمان این همه محافل نام نهاد جانبدار سلطنت، استقرار پنج ساله "جمهوریت" را بدون نشان دادن عکس العمل در دفاع از سلطنت و ضدیت صریح آنان با "حاکمیت دولت جمهوری"، پذیرفته اند، وضعیت "بحرانی" که در آغاز برای عوام محسوس نبوده است، در تحت نفوذ انکشافات بیرونی، و تسلط رقابت های "قدرتهای بزرگ"، کسب شدت نموده، حرکات براندازی "جمهوریت"، مدت کوتاهی بعد از "سقوط سلطنت" توسط حلقات معلوم الحال "بنیادگرایان اسلامی" افراطی، به راه افتاد و به رهنمائی های مشهود، حامیان بیرونی آنها، فوراً به کودتای "نافرجام" متوسل شده اند. بعد از آن، مدتها قبل، طوری که اخیراً رهبر و سخنگوی آن حلقات، "گلبدین حکمتیار"، اعتراف نموده، با افتخار مدعی می شود، که گویا در زمان "جمهوریت" بطور مثال در "پوهنتون"، بنابر ادعای او "کمونیست ها مسلط" بوده اند و حتی بزبان می آورد که او و افرادش تشخیص می کنند که گویا کسانی را دیده اند، که از "موجودیت خدا منکر" بوده اند. بعد اظهار می دارد، که او و دوستان پیروش، تصمیم می گیرند، تا علیه "بی خدایان" موهوم با کاربرد سلاح به جنگ آغاز نمایند. این "جنگ" را قبل از "کودتای ثور" آغاز می کند. درین جنگ "ستینگر" را از مراکز قدرت غربی، بدست می آورند که در نتیجه دوران "روشنگری"، حکومت "سیکیولار" بر پا نموده و حقوق بشر را، صاحب اعلامیه ساختند. حال باید آن رهبران غربی "خجالت" بکشند، که یک حرکت افراطی "دینی" را با پول "مالیات" مردم آن تمویل نمودند و حال در یک مرحله "بعدی" باید علیه همان "مستخدمان" تحت حمایت سابق آنها، باز با پول مالیات مردم خود، به استخدام "جنگی های نو" اقدام کنند و تلفات "جانی" عساکر آنها را نیز متحمل شوند، که محرکین و تقویت کننده، خود آنها بوده اند.



"جنگ" "دینی" "گلبدین حکمتیار" و یاران داخلی و خارجی او، علیه دولت جمهوری افغانستان، «۴۷» سال قبل آغاز یافته است، که با «سقوط جمهوریت» در نتیجه «کودتای ثور ۱۳۵۷م»، کسب شدت نموده و با «ورود قوای شوروی» این شخص و «حزب او» با تمام هم قطاران، در برنامه «ضد کمونیسم» ایالات متحده، جایگاه

خاصی را می گیرند، که برای همسنان نویسنده، نیاز به تفصیل نیست.

جنگ آنها علیه دولت وقت افغانستان که از حمایت «شوروی» برخوردار بوده است، تا آغاز سال ۱۹۹۲م دوام کرد. قوای شوروی در واقعیت، حدود هشت سال حضور داشته اند. در زمان حاکمیت «دولت کودتای ثور» در مدت قریب کمتر از ۱۴ سال، اقل شهرها، تا حدی برای زندگی، نگهداشته شده بود. اما ورود «تنظیم های جهادی» مقیم «پشاور» و «ایران»، این شهرها هم، به ویرانه مبدل گردید. که این چند تصویر نمونه را، به عنوان مشت نمونه خروار و فقط به نمایندگی از صاحبان قدرت در عرصه بین المللی، درینجا به نمایش می گذاریم، که در توطئه ها و ویرانی افغانستان، مقام برجسته تر داشته اند. حال همه به یاد دارند که به عنوان مثال "گلبدین حکمتیار" در ارتباط به "بحران" افغانستان چه نقش داشته است و هم اینکه یک نماینده احتمالی حریف "متوفای" او، "احمد شاه مسعود" و یاران پراکنده سود برنده او که در "مذاکرات دوحه" از عضویت آنها نام برده می شود، درین مرحله در سلسله خدمات آنان، به قدرت های بیرونی، حال از مراکز آنها چه وظایف نو، گرفته باشند. "گلبدین حکمتیار" ضرورت داشت، تا به "پاکستان" سفر کند و طرح های محسوس جدید را به عنوان

"هدایت" از "مکه دوم" بگیرد و "عبدالله عبدالله" هم بعد از اینکه "سیگنال"، امکان "اشغال کرسی نو" را هم چنان از پاکستان حاصل نمود، با عادتی که ممکن از بازی های "طوفان" داشته بوده باشد، بعد از بیست "سال اداره مؤقت" پس از کنفرانس "بن" (۲۰۰۱م)، باز فغان، بازی "از سر" را، به گوش پیروان خود، می رساند. درین "بازی"، "حامد کرزی" هم چنان تازه وضو می کند و از "رسول سیاف" نفاضای "امامت" بزبان می آورد و چون "قران شریف" قلمی، "آخرین" پادشاه فقید، "بابای ملت" را در خانه دارد، منتظر تکرار در محفل قسم خوری و اینبار از "سیاف" به حیث "قاضی القضاة" کار خواهد گرفت. معلوم نیست که مولوی "شینواری" حیات دارد و یا نه؟

هر دو، در صف دیگر هم قطاران اخوانی آنها، "حکومت مؤقت" می خواهند. بیش از چهل سال ویران کردند، حال مدعی اند، که می خواهند در قرن بعدی توسط احزاب "خود" آنها، قراردادهای آبادی را به "شرکتهای خارجی" بفروشند.

گذشته "بحران" بیش از "چهل سال" نشان می دهد، که "جنگ افغانستان" را همچو افراد هم قطار "گلبدین حکمتیار"، شعله ور ساخته اند که بر طبق اعتراف شخص خودش، با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم ما، و آنطوری که بر اساس حکم او که گویا "بر ضد کمونیزم" موهوم در افغانستان و هم چنان بر "ضد منکران از موجودیت خدا"، جنگ مسلحانه را آغاز نموده است، و هم خود مدعی است، که گویا خود همه "گم نام ها" را نشان گرفته است. اینها همه در پی کسب و حفظ "قدرت" اند. حال باید تلاش صورت گیرد، تا دریافت، که این "قدرت" چیست؟ که نماینده "عبدالله عبدالله" و بنیادگرایان ماحول او آنرا باز می خواهند تقسیم کنند.

در تلاش اول به "ویکیپدیا" مراجعه صورت گرفت، تا دیده شود که در آنجا این کلمه، که نویسنده به زبان آلمانی جستجو کرده است، چه تعریفی را درج کرده باشد. در پهلوی تعریف، این تصویر دو قدرتمند شناخته شده وقت، "جورج دبلیو بوش" و "انگلا میرکل" را هم، به چاپ رسانیده اند. از محتوای تعریف چنین تصویری هم حاصل می گردد، که تعریف ترکیبی مخلوط از نظرات فیلسوف ها و دانشمندان مختلف و معروف علوم اجتماعی و سیاسی عمدتاً

قدرت: Macht



Power

از اروپا، فورمولبندی شده است: "قدرت قابلیت یک شخص و یا یک گروه را گویند، که بر تفکر و کردار شخص انفرادی، گروه اجتماعی و یا بر یک بخشی از مردم، طوری اثر وارد می نماید، که این مورد نظر خودش را به پیروی از نظرات و خواسته های خود تابع سازد و مطابق خواست او، رفتار کند. قدرت عملاً در تمام اشکال زندگی با همی انسانها سهیم بوده، و مشروط بر انواع مختلف ایجاد بنیاد و ساختارهای اجتماعی بوده، بر مبنای تفاوت های شخصی، اجتماعی یا از جهت ساختاری، در مواضع اجتماعی نفوذ پوتنسیال برای آن، منسوب می گردد." درین

„Macht entspringt der menschlichen Fähigkeit, nicht nur zu handeln oder etwas zu tun, sondern sich mit anderen zusammenschließen und im Einvernehmen mit ihnen zu handeln. Über Macht verfügt niemals ein Einzelner; sie ist im Besitz einer Gruppe und bleibt nur solange existent, als die Gruppe zusammenhält.“

Hannah Arendt

"قدرت از قابلیت انسانی منشاء می گیرد، نه اینکه تنها عمل کند و یا چیزی به انجام رساند، بلکه با دیگران می پیوندد تا در موافقت با آنها عمل کند. بر قدرت هیچ یک فرد تنها تصرف ندارد، بلکه در مالکیت یک گروه قرار دارد، و تا آنزمان موجودیت نشان می دهد، که گروه با هم اند."

رابطه از یک دید دیگر، نقل قول تیئوریسن و "فیلسوف" معروف قرن بیست، "هنا آریندت" را از نظر بگذرانیم که "قدرت" و "زور" را یکی ندانسته است:

برحسب تعریف این دانشمند نامدار، می توان نتیجه گرفت که نه یک "فرد" ازین مجموعه انسانها و نه هم "بخشی" از آن می تواند، مالک "قدرت" شناخته شود. در تمام زمان حاکمیت، در اختیار همان گروپ متحد می باشد. در صورتی که اتحاد بر هم خورد، "قدرت" نیز از بین می رود. به عبارت دیگر "قدرت" از دید دانشمندان، در سیاست، حاصل تصمیم "آزاد" انسان های سهیم در سیستم است، فقط بمثابة یک تصمیم قابل اجرا، حاصل شده می تواند. چنین تصمیم نمی تواند تقسیم شود. یک تصمیم یا پذیرفتنی است و یا رد شدنی. هیچ قدرت نمی تواند یک تصمیم را بر شرکا، بزور بقبولاند و بعد از او بخواهد که باید راضی باشد و خود در محضر عام بگوید که به رضایت خود تحمل می کند.

قابل یادآوری است که درین نتیجگیری «عبدالحفیظ منصور»، حتی علایم و شواهد صریح محسوس است که با عدم فهم درست عبدالحفیظ منصور را ازین مفهوم محتمل است و یا اینکه نقشه توطئه سنجیده شده از مراکز قدرت تعبیه شده باشد.



آقای منصور هشدار داده که با آغاز گفتگوهای صلح خشونت‌ها افزایش خواهد یافت

اینکه این "مذاکره کننده"، خودش دارای چه طرز تفکر و هم در کدام یکی از "تنظیم های جهادی" شریک در حاکمیت، دارای چه صلاحیت است، ارزیابی و شناخت از فرد را با صلاحیت ها و اجرات او، بدوش آگاهان در دولت می گذاریم که ازین مسؤولان مؤظف در حاکمیت سیاسی فعلی مراقبت می کنند، که چه شناخت دارند. در نخستین لحظات باید هوشار داده شود که این شخص، ممکن "وابروس" های زیادی از "پیشداوری

های ماورای چپ"، در قدم اول "ماوئیستی" از نوع کوه های "نیپال" و هم از "ماورای راست" را توأم با تمایلات "راسیستی مذهبی" و "راسیستی نژادی" در ذهن حمل کند. این چنین گروپ ها، در تحت نام های مختلف، مخالفت ها و بدبینی ها در باره تاریخ "حاکمیت دولتی" در افغانستان را با خود حمل می کنند. افغانستان یک دولت "جوان" (سال تأسیس: ۱۷۴۷م) است، ممکن این شخص مفهوم "تقسیم وظایف" در "ارگانهای دولتی" را در مراحل مختلف، که یک دولت حاکم، به عنوان تمثیل کننده "قدرت" در پیش می گیرد، با "تقسیم قدرت"، اشتباه کرده باشد. "قدرت" در واقعیت "قابلیتی" است، که مانند سنجش و نبض یک انسان، متوجه آنست که با استفاده از مشروعیت، موقف خود که حمایت رهبری یک جامعه را با خود می داشته باشد، وظایف طویل المدت و کوتاه مدت را، برای سیستم اجتماعی - سیاسی تعیین و برای تطبیق، به مؤظفین می سپارد. از آنجائی که یک دولت به قول "فیلسوف کارل رابموند پوپر"، نمی تواند نقش یک "رهبر روحانی" را بدوش گیرد، پس لازم و معقول است تا دولت، در اداره "سیاسی"، "اقتصادی" و "اجتماعی"، وظایف را، با قدم های کوچک مطمئن قابل کنترل بردارد. در صورت وقوع خبط و یا اشتباه، قابلیت "قدرت" می تواند به اقدام فوری برای تصحیح آن قدم های برداشته شده بپردازد. به اصطلاح معمول، توصیه کنندگان، آن راه و روش خود، می توانند از "اشتباه احتمالی گذشته خود آنها" بیاموزند.

این دولت، نه باید در هر زمان در تحت نام حکومت "موقت"، گروپ "دزدان" را تغییر دهد، بلکه با سپردن کار به اهل کار، از جهانیان نیز طلب حمایت محافظوی نمایند، تا قدم به قدم به زندگی با ثبات دست یابند. مردم افغانستان، که تلفات بی اندازه برای ثبت تاریخ سپرده اند، مقروض هیچ یکی ازین "قاتلین" نبوده، حرف دادن امتیاز به هیچ کسی باید در میان نه باشد، بلکه

راه برای کارکنان صادق و ماهر جهت خدمت به انسان و انسانیت، تضمین و مصوونیت آنان را بدوش گیرند. مردم افغانستان به خوبی می دانند که به قول "آیشتاین" صلح به "زور" برقرار نمی گردد و هم چنان در باره غریزه انسانی و "جنگ" می دانند و این نقل قول "آیشتاین" را معقول و درست می دانند: « امکان نمی تواند وجود داشته باشد، که غریزه جنگی را در یک نسل یگانه، ریشکن کرد. در عین حال آرزو هم این نخواهد بود، که کاملاً ریشکن شود. انسانها باید به مبارزه ادامه دهند، اما فقط، که ارزش مبارزه داشته باشد: و این هم مرزهای موهومی شناخته نمی شود. پیشداوریهای نژادی یا میل به ثروتمندی، که بر بیرق وطنپرستی می آویزند. سلاح ما سلاح روح است، نه تانک و مرمی»

حکومت مؤقت، تکرار فاجعه توسط همان کسانی خواهد بود که بر جامعه ما، باعث آوردن بحران شده اند. بناءً از دید این نویسنده مردود و منفور شناخته می شود.

پایان



برای مطالب دیگر داکتر یوسفی، بالاکی عکس کلیک کنید

